

## ترادف علوم انسانی با علوم انسان ساز

محمدحسین طالبی\*

علی طالبی\*\*

### چکیده

ادعای این نوشتار آن است که به وسیله تبیین ماهیت علوم انسانی از راه توجه به حقیقت انسان به خوبی می توان به این امر مهم پی برد که علوم انسانی در حقیقت، علوم انسان سازند. لازمه این امر آن است که علوم انسانی به معنای واقعی کلمه اسلامی باشند. این مدعا در این نگارش به دو ادعا تحلیل می شود: اولاً تعریف انسان به حیوانی که صرفاً دارای عقل نظری، یعنی دارای توانایی درک مفاهیم کلی است، تعریف کاملی نیست. انسان، حیوانی است که علاوه بر داشتن عقل نظری لازم است پیرو عقل عملی نیز باشد؛ ثانیاً براساس تعریف کامل انسان، علوم انسانی علوممی اند که با دین و سعادت جاودانه انسان مخالفتی نداشته باشند. چنانچه گزاره ای مخالف دین حق باشد، آن گزاره خارج از دایره علوم انسانی است، هرچند مشابه آن تلقی شود.

**کلیدواژه ها:** عقل عملی، عقل نظری، ماهیت علوم انسانی، تعریف انسان، اسلامی بودن علوم.

## مقدمه

وجه تسمیه علوم انسانی چیست؟ به چه دانش‌هایی علوم انسانی گفته می‌شود؟ معیار بازشناسی حوزه علوم انسانی از سایر حوزه‌های علم چیست؟ به منظور دستیابی به پاسخ این پرسش‌های بنیادی در طرح اسلامی کردن علوم، نوشتار پیش‌رو را تدارک دیده‌ایم.

با الهام از عبارت «تعرف الاشیاء باضدادها» و بر پایه برداشت ابتدایی از «علوم انسانی»، این علوم دانش‌هایی‌اند که طبیعی یا ریاضی نباشند. به بیان دیگر، علوم طبیعی و علوم ریاضی از دیرباز گستره‌ای مجزا از دامنه علوم انسانی داشته‌اند. دلیل این تفکیک آن است که موضوع این سه حوزه دانش از یکدیگر متمایزند. معروف است که اگر وجود موضوع علوم از سنخ وجود مادی باشد، یعنی در تحققش نیاز به جرم باشد، دانش‌هایی که درباره چنین موجودی بحث می‌کنند همگی از شاخه‌های علوم طبیعی به‌شمار می‌روند. به تعبیر دیگر، موضوع علوم طبیعی جسم طبیعی است؛ اما اگر جسم تعلیمی یا اجزای آن همچون کمیات متصل یا منفصل موضوع علمی قرار گیرند، آن علم از شاخه‌های علوم ریاضی است (ابن‌سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۱۱۴؛ صدرالمألهین، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۳-۲۴). امروزه علم موردنظر در مواردی غیر از دو صورت بالا در حوزه علوم انسانی قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، شاخصه علوم انسانی آن است که طبیعی و ریاضی نباشد.

به عقیده نگارنده، گستره علوم انسانی به‌معنای واقعی کلمه آن‌قدر گسترده نیست که همه علوم غیرطبیعی و غیرریاضی را فراگیرد؛ بلکه آن دسته از علومی که انسان‌ها را از مسیر انسانیت به گمراهی می‌کشانند، علوم انسانی نیستند، هرچند که اصطلاحاً در حوزه علوم طبیعی یا ریاضی قرار نگیرند. به تعبیر دیگر، علوم انسانی به‌معنای دقیق کلمه همان علوم انسان‌سازند. تنها علومی انسان‌سازند که آدمی با دانستن آنها و عمل به پایدها و نبایدهایشان خود را در مسیر رسیدن به سعادت جاودانه تکامل بخشد. به بیان دیگر، علوم انسانی ذاتاً اسلامی‌اند. گزاره‌های یک علم اگر مخالف با اسلام ناب باشند، ذاتاً غیرانسانی‌اند. آن علم نیز به تبع آن گزاره‌ها خارج از علوم انسانی قرار می‌گیرد، هرچند امروزه مجازاً به علوم انسانی ملحق شده و رنگ حقیقت به خود گرفته باشد. در این مقاله کوشش شده است این مدعا از راه واکاوی حقیقت انسان به شرح زیر نشان داده

شود: شناخت انسان از مسائل بسیار مهم زندگی بشر است که از دیرباز کانون توجه بوده است. در اهمیت شناسایی حقیقت انسان همین بس که در برخی از روایات شناخت انسان راه قطعی شناخت خداوند سبحان دانسته شده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۲). بر همین اساس، برخی از گزاره‌های دینی در صدد معرفی انسان و ویژگی‌های او برآمده‌اند (ر.ک: اعراف: ۱۷۹). دانشمندان مسلمان نیز در آثار خود در مقام شناساندن حقیقت انسان تلاش مجدانه‌ای از خود نشان داده‌اند. آنها در مقام تعریف انسان وی را حیوان ناطق معرفی کرده‌اند. مراد ایشان از ناطق موجودی است که می‌تواند مفاهیم کلی را درک کند. پس حیوان ناطق به معنای حیوانی است که توانایی فهم کلیات دارد.

### حیوان ناطق یعنی حیوان عاقل

دانشمندان انسان را حیوان ناطق دانسته‌اند. حیوان به معنای جوهر مادی رشدکننده دارای حواس است که با اراده خود حرکت می‌کند (جرجانی، ۱۳۰۴، ص ۴۷). واژه ناطق لفظی عربی است که از ماده نطق گرفته شده است. کلمه نطق بر دو مورد اطلاق می‌شود: سخن گفتن و اندیشیدن. *ابن سینا* در کتاب *شفاء* می‌گوید: نطق بر دو قسم است: ۱. نطق داخلی که همان اندیشه است و در باطن آدمی روی می‌دهد؛ ۲. نطق خارجی که تکلم ظاهری است (ابن سینا، ۱۴۰۵ق، ص ۲۰). *سیدشریف جرجانی* نیز در حاشیه کتاب *شرح شمسیه* علاوه بر توضیح هر دو معنای نطق این نکته را می‌افزاید که نطق باطنی ادراک معقولات است (نه لزوماً اندیشیدن معقولات) (جرجانی، ۱۳۰۴، ص ۱۱). روشن است که ادراک معقولات، اعم از اندیشیدن آنهاست؛ زیرا معقول بدیهی درک می‌شود، ولی با تفکر به دست نمی‌آید.

بنابراین حیوان ناطق به معنای حیوان اندیشنده‌ای است که بتواند معقولات، یعنی مفاهیم کلی را درک کند. به قوه‌ای که انسان قادر است به وسیله آن مفاهیم کلی را درک کند، عقل گفته می‌شود. از این رو می‌توان انسان را حیوان عاقل نامید.

حاصل آنکه براساس تعریف یادشده، ویژگی ذاتی انسان چیزی بیش از تعقل، یعنی درک

مفاهیم کلی نیست؛ اما به عقیده نگارنده، این تعریف از انسان، تعریف کاملی نیست. عاقل بودن انسان معنای دیگری نیز دارد که کامل تر از مفهوم درک‌کننده مفاهیم کلی است. به منظور تبیین این مطلب که یکی از ادعاهای این مقاله است به توضیح معنای عقل و انواع آن می‌پردازیم.

### معنای عقل در انسان و اقسام آن

عقل در لغت به معنای ریسمانی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند تا از حرکت خودسرانه شتر جلوگیری شود. عقل انسان نیز حقیقتی غیرمادی در انسان است که به منظور جلوگیری از حرکت خودسرانه و انحرافی وی آفریده شده و او را از فرو افتادن در تاریکی‌های فکری و آلودگی‌های عملی حفظ می‌کند. عقل به دو نوع تقسیم می‌شود: عقل نظری و عقل عملی. دانشمندان مسلمان در اینکه تفاوت کارکردهای این دو نوع عقل در چیست اختلاف نظر دارند:

الف) گروهی معتقدند عقل نظری و عقل عملی دو قوه جداگانه نفس ناطقه در انسان‌اند. عقل نظری همان قوه مدرکه و عقل عملی، قوه عامله است. عقل عملی براساس دریافت‌های عقل نظری ابتدا تصمیم می‌گیرد بشر چه کارهایی را باید انجام دهد؛ سپس در رویارویی با محیط اطراف به اعضا و جوارح بدن در انجام آن عمل جزئی مناسب فرمان می‌دهد. به بیان دیگر، کار عقل عملی این است که از میان گزاره‌هایی که عقل نظری درک می‌کند، آن گزاره‌هایی را که مربوط به عمل‌اند در دستور کار خود قرار دهد و براساس آنها به اعضا و جوارح امر و نهی کند تا بشر رفتار خود را بر طبق آن گزاره‌های عملی تنظیم کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۳۳۰؛ ابن‌سینا، ۱۹۷۸، ص ۱۱۲؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۷۸۹؛ رازی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۲؛ صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۳۵۴؛ صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۵۱۵؛ صدرالمتألهین، ۱۳۰۲، ص ۳۱۴)؛

ب) قول مشهور در میان آرای دانشمندان مسلمان این است که عقل نظری و عقل عملی در انسان دو چیز جداگانه نیستند، بلکه عقل به معنای قوه مدرکه کلیات در انسان است. وقتی این قوه مدرکه گزاره‌هایی را درک کند که از سنخ هست‌ها (نه باید‌ها) باشد، یعنی ربطی به عمل انسان نداشته باشد، به این قوه عقل نظری گفته می‌شود؛ اما در صورتی که این قوه گزاره‌های عملی و

مربوط به بایدها و نبایدها را درک کند، عقل عملی نام دارد (فارابی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۹؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۸۵؛ طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۰۰؛ سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۶۶۶). گزاره‌های از نوع هست‌ها گزاره‌هایی‌اند که اختیار انسان در صدق آنها نقشی ندارد؛ مانند گزاره «عدد ۳ فرد است» و یا گزاره «آسمان دارای ستاره است». واضح است که فرد یا زوج بودن اعداد و یا ستاره داشتن آسمان در اختیار بشر نیست؛ اما گزاره‌هایی که از مقوله بایدها هستند به گزاره‌هایی گفته می‌شوند که بشر می‌تواند به محتوای آنها عمل کند یا آنها را ترک گوید؛ مانند گزاره «در گفتار و کردار باید صداقت داشت» و یا گزاره «انسان باید خدا را عبادت کند». توضیح اینکه انسان می‌تواند در رفتار خود صداقت داشته یا نداشته باشد؛ همچنان‌که می‌تواند خدا را عبادت کند یا عبادت نکند.

بنابراین براساس تفسیر مشهور، تفاوت میان عقل نظری و عقل عملی اعتباری است؛ یعنی عقل از یک جهت عقل نظری نام دارد و از جهت دیگر عقل عملی خوانده می‌شود؛ درحالی‌که تفاوت میان عقل نظری و عقل عملی در تفسیر نخست تفاوت حقیقی است، یکی قوه مدرکه (عالمه) و دیگری قوه عامله است که کارش فرمان دادن به اعضا و جوارح است.

چون مراد دانشمندان از عقل در تعریف انسان به حیوان عاقل، قوه درک‌کننده مفاهیم کلی است، مقصود از عقل در تفسیر مشهور هم عقل نظری و هم عقل عملی است؛ اما براساس تفسیر اول از عقل نظری و عملی، مراد از عقل در تعریف انسان تنها عقل نظری است؛ زیرا کارکرد عقل عملی در تفسیر مزبور ادراک نیست.

### برداشت جدید از کارکرد عقل نظری و عملی

ج) به عقیده نگارنده جمع میان دو نظریه یادشده در این است که گفته شود عقل عملی هم توانایی درک گزاره‌های مربوط به بایدها و نبایدها را دارد و هم اراده انجام امور خیر و پرهیز از کارهای شر از آن صادر می‌شود. به بیان دیگر، عقل عملی دارای دو شأن از هم متمایز، اما به هم مربوط است: ۱. درک امور خیر و شر، ۲. ایجاد اراده برای انجام امور خیر و پرهیز از امور ناپسند (البته اگر کف نفس و پرهیز از امور ناپسند نیاز به اراده داشته باشد). این ادعای مرکب به دو دسته

دلیل نیازمند است: الف) دلیل بر اینکه عقل عملی قوه‌مدرکه است؛ یعنی توانایی درک دارد؛ ب) دلیل بر اینکه عقل عملی دارای شأن عملی، یعنی توانایی صدور اراده فعل یا ترک است.

### الف) توانایی عقل عملی در ادراک

این بخش از ادعا مورد قبول بیشتر فیلسوفان مسلمان است؛ زیرا قول مشهور این است که عقل عملی توانایی درک گزاره‌های مربوط به بایدها و نبایدها را دارد. بنابراین روی سخن این قسمت از ادعا با فیلسوفانی مثل ابن‌سینا در برخی از آثارش مانند *طبیعیات شفاء* و *النجاة*، و نیز به‌منیاری در *التحصیل* و قطب‌الدین رازی در *المحاکمات* و صدرالمتألهین در برخی از نوشته‌هایش مثل *اسفار* (جلد ششم) و *مفاتیح‌الغیب* است که معتقدند عقل عملی فقط قوه‌عامله است و توانایی ادراک ندارد. دست‌کم می‌توان سه دلیل بر این مطلب اقامه کرد که عقل عملی توانایی ادراک دارد: **دلیل اول:** برخی از مراتب عقل عملی نشان می‌دهند که یکی از شئون این عقل، درک کردن برخی از گزاره‌هاست. یکی از این مراتب، نورانی ساختن باطن از راه یادگیری معارف اسلامی و کسب فضایل و ملکات اخلاقی است (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۵۲۳؛ سبزواری، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳). این امر نشان می‌دهد که عقل عملی انسان توان یادگیری و ادراک گزاره‌ها را دارد.

**دلیل دوم:** بیشتر فیلسوفان مسلمان اعتقاد دارند که عقل عملی توانایی ادراک گزاره‌های مربوط به بایدها و نبایدها را دارد. بی‌شک فیلسوفانی که عقل عملی را صرفاً قوه‌عامله می‌دانند، باید به این نکته التفات داشته باشند که انجام عمل صحیح و عاقلانه بدون داشتن دانش انجام آن اغلب ناممکن است؛ مگر اینکه آن عمل از روی تصادف انجام شود. بنابراین عقل عملی وقتی اراده می‌کند حتماً باید قبل از آن، درک صحیح از متعلق اراده خود داشته باشد. در غیر این صورت، اراده از روی جهل به عملی تعلق خواهد گرفت. این امر از ساحت عقل به دور است.

در اینجا ممکن است در مقابل این دلیل اشکالی به ذهن بیاید: جهل عقل عملی قبلاً با درک خوبی و بدی از سوی عقل نظری برطرف می‌شود و آن‌گاه عقل عملی بر اساس درک عقل نظری اراده می‌کند. به بیان دیگر، فیلسوفان فوق‌الذکر که معتقد به جدایی حقیقی عقل نظری و عقل

عملی‌اند، ارتباط میان این دو نوع عقل را همواره برقرار می‌دانند. آنها عقل عملی را پیرو عقل نظری دانسته، معتقدند که عقل عملی براساس علوم عقل نظری عمل می‌کند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷؛ همو، ۱۳۷۹، ص ۳۳۰؛ همو، ۱۹۷۸، ص ۱۱۲؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۷۸۹؛ رازی، ۱۳۷۵، ص ۳۵۲؛ صدرالمألهین، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۳۵۴؛ همو، ۱۳۶۳، ص ۵۱۵؛ همو، ۱۳۰۲، ص ۳۱۴). بنابراین هرگز از عقل عملی اراده جاهلانه صادر نمی‌شود.

پاسخی که می‌توان به این اشکال داد از این قرار است: رابطه میان عقل عملی و عقل نظری از نگاه فیلسوفانی که عقل عملی را صرفاً قوه عامله می‌دانند و توانایی درک را از او سلب می‌کنند چه نوع رابطه‌ای است؟ این ارتباط به یکی از دو صورت قابل تصور است: الف) ارتباط علی؛ ب) ارتباط اقتضایی.

الف) ارتباط علی میان عقل نظری و عقل عملی ممکن است به یکی از این دو نوع باشد:

۱. عقل نظری علت ایجاد دانش در عقل عملی است؛ دانشی که براساس آن، از عقل عملی عمل اراده سرمی‌زند. در این صورت باید ملتزم به این امر شد که عقل عملی توانایی درک دانشی را دارد که علت خود، یعنی عقل نظری به او می‌دهد. این در حالی است که فیلسوفان موردنظر، عمل درک را به عقل عملی نسبت نمی‌دهند؛

۲. عقل نظری علت ایجاد اراده در عقل عملی است. به تعبیر دیگر، پس از آنکه عقل نظری به خوبی یک عمل پی‌برد، در عقل عملی اراده ایجاد می‌کند و عقل عملی دارای توانایی عمل اراده می‌گردد. براساس این احتمال، عقل نظری علاوه بر قوه مدرکه باید قوه عامله نیز باشد؛ زیرا معطی شیء فاقد آن نیست. این در حالی است که عقل نظری در نگاه هیچ‌یک از فیلسوفان قوه عامله نیست. ب) اما اگر ارتباط میان عقل نظری و عقل عملی به صورت اقتضایی باشد، نه علی معلولی، یعنی عقل نظری همانند مولا به زیردستان خود به عقل عملی بگوید «نسبت به فلان عمل اراده کن» و پس از آن، عقل عملی اراده کند، در این صورت عقل عملی باید توانایی درک حضوری از محتوای گزاره وجدانی یادشده را داشته باشد. به تعبیر دیگر، لازمه این فرض آن است که عقل عملی، مدرکه هم باشد. بنابراین نمی‌توان گفت عقل عملی صرفاً یک قوه عامله است و اصلاً

توانایی درک ندارد.

دلیل سوم: عقل نظری و عقل عملی واژگانی اند که از حکمت نظری و حکمت عملی گرفته شده‌اند. حکمت نظری به آن دسته از دانش‌هایی گفته می‌شود که اختیار ما در آن نقشی ندارد. عقلی که مدرک این‌گونه علوم است عقل نظری نامیده می‌شود. چون توانایی درک دارد به آن عقل می‌گویند و چون رابطه‌ای با اعضا و جوارح ندارد و جز فکر و اندیشه (نظر) کاری انجام نمی‌دهد، به آن نظری گفته می‌شود. حکمت عملی به معنای آن دسته از دانش‌هایی است که ما با اراده و عمل خود می‌توانیم مصادیق آن را ایجاد کنیم. عقلی که این علوم را درک می‌کند، عقل عملی نام دارد. عقل بودن عقل عملی به دلیل ادراکی است که این نوع عقل نسبت به این نوع گزاره‌ها انجام می‌دهد، وگرنه به آن عقل گفته نمی‌شد.

به تعبیر دیگر، ما در این دلیل از راه مفهوم عقل به نوع کارکرد آن منتقل می‌شویم. گزاره «چون عقل به معنای قوه درک کلیات است، پس هر دو قسم آن، یعنی عقل نظری و عقل عملی، دارای توان درک‌اند» از نوع بدیهیات فطری است؛ مدعایی که دلیل خود را به همراه دارد. دلیل عقل نامیده شدن عقل نظری و عقل عملی این است که مدرک کلیات‌اند؛ زیرا عقل به معنای قوه مدرک کلیات است.

#### ب) صدور اراده از عقل عملی

قول مشهور آن است که عقل عملی کاری جز درک گزاره‌های مربوط به بایدها و نبایدها انجام نمی‌دهد (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۹؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۵، ص ۸۵؛ طوسی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۰۰؛ سبزواری، ۱۳۶۰، ص ۶۶۶). ادعای این بخش از نوشتار این است که عمل اراده انجام کار نیک (و پرهیز از کار ناپسند) را عقل عملی انجام می‌دهد. بنابراین روی سخن این بخش از ادعا با بیشتر فیلسوفان مسلمان است. آنها معتقدند عقل عملی قوه عامله نیست.

دست‌کم می‌توان پنج دلیل بر این مطلب ارائه کرد که از عقل عملی اراده انجام کار نیک و اجتناب از کار بد صادر می‌شود. فعل اراده از سوی عقل عملی به صورت فرمان به اعضا و جوارح انسان ظهور می‌کند.



**دلیل اول:** مراتب عقل عملی نشان می‌دهد که کار عقل عملی علاوه بر درک گزاره‌های مربوط به بایدها و نبایدها، ایجاد اراده انجام کار نیک (و پرهیز از کار بد) است. به بیان دیگر، عقل عملی ساحت عمل را دربرمی‌گیرد. صدرالمتألهین در کتاب *مفاتیح الغیب* و حکیم سبزواری در کتاب *شرح المنظومه* مراتب عقل عملی را به چهار مرتبه تقسیم کرده‌اند. این مراتب چهارگانه عبارت‌اند از:

۱. تهذیب ظاهر از راه رعایت حدود شرعی و عمل به آداب سنت نبوی؛ یعنی آدمی درصد رعایت موازین شرعی در امور فردی و اجتماعی خود باشد و به احکام شریعت جامه عمل بپوشد؛
۲. تهذیب باطن و تطهیر قلب از اوصاف و ملکات پست اخلاقی؛
۳. نورانی ساختن باطن از راه یادگیری معارف اسلامی و کسب فضایل و ملکات اخلاقی؛
۴. بی‌توجهی به خویش و التفات تام به خدا (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۵۲۳؛ سبزواری، ۱۳۷۹، ص ۱۶۳).

این مراتب عقل عملی همگی مربوط به امری بیش از ادراک‌اند. مرتبه اول تماماً مربوط به عمل جوارحی است، همچنان‌که تحصیل مراتب دوم، سوم و چهارم هرچند عمل جوارحی است، در برخی موارد پس از انجام اعمال جوارحی امکان‌پذیر می‌شود. برای نمونه کسی می‌تواند (در مرتبه سوم عقل عملی) دارای فضیلت اخلاقی جود شود که عمل بخشش مال را (که عملی جوارحی است) بسیار انجام دهد.

**دلیل دوم:** اراده یکی از افعال نفس ناطقه است. اگر از قوه وهمیه صادر شود، انسان عمل ناپسند انجام می‌دهد؛ اما در صورتی که عمل صورت‌گرفته عمل نیک باشد، اراده انجام کار نیک در نفس آدمی عملی است که از عقل عملی صادر می‌شود. اگر کار عقل عملی تنها درک امور خیر و شر می‌بود، اراده انجام کار نیک بدون فاعل می‌ماند و هرگز از انسان عمل خیر ارادی صادر نمی‌شد.

**دلیل سوم:** اتصاف «عقل» به وصف «عملی» به این دلیل است که این عقل علاوه بر توانایی ادراک برخی امور، از توانایی انجام عمل نیز برخوردار است؛ یعنی قوه عامله نیز هست. به این دلیل به خاطر صدور عمل اراده از این عقل، وصف «عملی» نیز به آن داده شده است.

**دلیل چهارم:** استشهداد به آیات قرآن: خداوند آفریننده همه چیز از جمله انسان است. خالق اشیا

احاطه وجودی بر همه مخلوقات خود دارد. تمسک به سخنان او در شناساندن انسان و سایر مخلوقات سزاوارتر از اعتماد به آرای فیلسوفان است. خداوند شأن عقل عملی انسان را چیزی بیش از درک گزاره‌های مربوط به بایدها و نبایدها می‌داند و انجام کار نیک را از شئون عقل بشر معرفی می‌کند. سخنان او در قرآن دلالت بر این مطلب دارد که برخی از انسان‌ها بر اثر انجام بعضی کارهای ناپسند، عقل (عملی) خود را از دست می‌دهند و از زمره آدمیان خارج می‌شوند. این موجودات انسان‌صورت، دارای سیرت حیوانی یا پست‌تر از حیوان‌اند. آنها هرچند چشم و گوش و مغز دارند و خوبی‌ها و بدی‌ها را به‌درستی می‌شناسند (یعنی عقل نظری‌شان درک می‌کند)، چون به این خوبی‌ها عمل نمی‌کنند و از بدی‌ها نمی‌پرهیزند، عقل عملی‌شان تضعیف می‌شود؛ تا بدانجا که هویت انسانی خود را از دست می‌دهند و چون فاقد عقل (عملی) هستند به جرگه حیوانات می‌پیوندند. این افراد به شهادت قرآن کریم کور و کر و فاقد عقل‌اند.

خداوند کسانی را که آگاهانه از دین او روی می‌گردانند، یا به علاوه با آن مبارزه کرده، راه را بر مردم در مسیر سعادت می‌بندند و ایشان را همانند خویش به ورطه گم‌راهی می‌کشاند، همانند حیوان یا چیزی پست‌تر از حیوانات می‌داند. در آغاز سوره «محمد» می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾؛ خدا اعمال (نیک) کافرانی را که مردم را از راه خدا باز می‌دارند نابود می‌کند. پس از بیان چند آیه چنین ادامه می‌دهد: ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا يَسْتَمْتِعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ﴾ (محمد: ۱۲)؛ کسانی که کافر شدند (از دنیا) بهره می‌برند و همانند حیوانات می‌خورند، درحالی‌که جایگاه آنها آتش دوزخ است.

یک‌بار دیگر مدعای این دلیل را مرور می‌کنیم. مدعا این است که برخی انسان‌ها با اینکه عقل نظری دارند، ولی چون عمل نیک ندارند از زمره انسان‌ها خارج شده‌اند. لازمه این آیه کریمه آن است که اراده عمل نیک از عقل عملی صادر می‌شود و چون این افراد عقل عملی ندارند، از دایره انسانیت بیرون رفته‌اند.

آیات پرشماری در قرآن کریم بر این حقیقت دلالت دارند که کسانی که حجت بر آنها تمام شده است، یعنی به حقانیت دین خدا پی برده‌اند، اما به جای اطاعت از خدا و پیامبر، از هوای

نفس خویش پیروی می‌کنند، به لحاظ ارزش مانند حیوانات و یا پست‌تر از حیوانات‌اند. در اینجا به برخی از این آیات اشاره می‌شود:

۱. فردی به نام بلعم باعورا از دانشمندان یهودی در عهد حضرت موسی عليه السلام بود که پس از مدتی از روی استکبار و دنیاطلبی دست از دین خدا برداشت و با حضرت موسی عناد ورزید. خداوند در سوره «اعراف» وی و افرادی همانند او را که با آگاهی دین خدا را تکذیب و انکار می‌کنند، همانند سگ معرفی کرده است:

﴿وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۶)؛ و مساجرای آن کس را برای مردم بازگو کن که نشانه‌های خود را به او دادیم و سپس آنها را از دست داد و شیطان او را پیرو خود ساخت و او از گمراهان شد. اگر می‌خواستیم او را (در مقام) بسالا می‌بردیم؛ اما او به دنبال جاودانگی در زمین (دنیا) بود و از هوای نفس خود پیروی کرد. پس او همانند سگی (هار) است که اگر بر او حمله کنی زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را به حال خود واگذاری زبانش را بیرون می‌آورد (گویی چنان تشنه دنیاست که هرگز سیراب نمی‌شود). این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان‌ها را بازگو کن شاید بیندیشند.

وجه دلالت این آیه شریفه بر مدعا واضح است. اینکه می‌فرماید «او مانند سگ است» یعنی از دایره انسانیت خارج شد. چرا؟ چون از عقل عملی‌اش پیروی نکرد و کار نیک را (که فرمان عقل عملی بود) انجام نداد؛ بلکه از هوای نفس خود پیروی کرد؛

۲. به این دلیل خداوند در سوره فرقان فرموده است:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾ (فرقان: ۴۳-۴۴)؛ آیا

دیدی کسی را که هوای نفس خویش را خدای خود قرار داده است؟... آیا گمان می‌کنی بیشتر ایشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ آنها فقط مانند حیوان‌اند؛ بلکه از حیوانات نیز گم‌راه‌ترند.

خدای آفریننده، چنین موجوداتی را کور و کر و ناتوان در درک و فهم می‌داند؛ هرچند این افراد به‌ظاهر دارای قوای بینایی و شنوایی و قوه عاقله (نظری) هستند. مراد خدا این نیست که این افراد به‌خاطر ضعف در عقل نظری و در نتیجه به سبب ضعف در شناسایی حق از آن پیروی نکردند. به این دلیل در آیه بعد دخول در جهنم جزای این دسته از آدم‌نماها دانسته شده است. این در حالی است که بی‌شک جزای کسی که عقل نظری‌اش درست شناسایی نمی‌کند خروج از انسانیت و سپس دخول در آتش جهنم نیست. بنابراین روشن می‌شود مراد از عقل در این آیات عقل عملی است؛

۳. ﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾ (اعراف: ۱۷۹)؛  
به تحقیق بسیاری از جن و انس را برای جهنم آفریدیم. آنها دارای قلب‌هایی (عقل‌هایی) هستند که با آن چیزی را نمی‌فهمند و دارای چشم‌هایی‌اند که با آن چیزی را نمی‌بینند و با گوش‌هایشان چیزی نمی‌شنوند. آنها مانند چارپایان‌اند، بلکه گم‌راه‌ترند. ایشان همان غافلان‌اند؛

۴. ﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ...﴾ (انعام: ۳۹)؛ کسانی که آیات ما را تکذیب

کردند کرها و لال‌هایی‌اند که در تاریکی‌ها به سر می‌برند؛

۵. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (انفال: ۲۱-۲۲)؛  
ای کسانی که ایمان آوردید، خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و از ایشان روی‌گردان نشوید؛ درحالی که شما شنوایید و مانند کسانی نباشید که گفتند شنیدیم درحالی که نمی‌شنوند. به‌درستی که بدترین جنبنندگان نزد خداوند کرها و کورهایی هستند که نمی‌فهمند.

در چند آیه بعد، بدترین جنبنندگان از نظر خداوند کافران پیمان‌شکن معرفی شده‌اند:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ﴾ (انفال: ۵۶)؛ به‌درستی که بدترین جنیندگان کسانی هستند که کافر شده‌اند و ایمان نمی‌آورند. کسانی که با آنها پیمان بستنی و هر بار پیمان خود را می‌شکنند و (از این کار) پرهیز نمی‌کنند.

از این آیه شریفه نیز چنین استفاده می‌شود که همه کافران مشمول حکم این آیه نیستند؛ بلکه آن کسانی که آگاهانه کافر شده و به دین خدا پشت می‌کنند از پست‌ترین جنیندگان‌اند؛  
۶. ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ﴾ (هود: ۲۰-۱۸)؛ چه کسانی ستمکارترند از کسانی که بر خدا افترا می‌بندند؟ آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، درحالی‌که شاهدان (پیامبر و فرشتگان) می‌گویند: اینها همان‌ها هستند که به پروردگار خود دروغ بستند. لعنت خدا بر ظالمان باد. آنان که (مردم را) از راه خدا بازمی‌دارند و راه حق را تحریف می‌کنند و (یقیناً) این افراد نسبت به سرای آخرت کافرند، آنها هیچ‌گاه توانایی فرار در زمین را ندارند؛ و جز خدا پشتیبان‌هایی نمی‌یابند. عذاب خدا برای آنها دوچندان خواهد بود؛ آنها هیچ‌گاه توانایی شنیدن نداشتند و هرگز حق را نمی‌دیدند.

اگر بنا بود کار عقل عملی چیزی بیش از درک خوب و بد نباشد، چرا خدای سبحان در قرآن کریم این حیوانات انسان‌نما را که حجت بر آنها تمام شده و به‌خوبی خوب و بد را درک می‌کنند، بی‌عقل خوانده است؟ دلیل این امر این است که شأن عقل عملی چیزی بیش از درک گزاره‌های مربوط به بایدها و نبایدهاست. به بیان دیگر، از نظر خداوند که آفریننده انسان است و به همین دلیل از همه زوایای وجودی بشر آگاه است، عقل عملی در انسان قوه عامله کار خیر نیز هست. همچنین می‌توان از این دلیل به‌خوبی فهمید که انسان از نظر قرآن موجودی است که عقل عملی‌اش نیز کار کند. چنانچه کسی فاقد عقل عملی باشد و به بیان دقیق‌تر اگر کسی از عقل

عملی خویش پیروی نکند، نمی‌توان گفت که وی دارای ماهیت و هویت انسانی است. از این نکته پیداست که از نظر خداوند آفریننده، پیروی از عقل عملی فصل مقوم انسان بودن است. اگر موجودی دارای این فصل مقوم نباشد، انسان نیست.

**دلیل پنجم: استشهداد به روایات:** در روایات اسلامی عقل عامل مهم انجام کار نیک دانسته شده است. یکی از آن روایت‌ها حدیث شریفی از امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسشی درباره چستی عقل است. ایشان در این حدیث می‌فرماید: «عقل آن چیزی است که به وسیله آن خدا پرستیده می‌شود و مقامات بهشتی به دست می‌آید» (کلینی، ۱۳۶۴، ص ۱۱).

ناگفته پیداست که انسان‌ها تنها با دانستن خیر و شر به مقامات والای انسانی، که نتیجه آن کسب کمالات و درجات بهشتی است، نمی‌رسند. لازمه مضمون امثال این روایت این است که اگر عقل عملی بشر او را به انجام کار نیک و پرهیز از کار ناپسند فرمان ندهد، هرگز انسان خدا را عبادت نمی‌کند و شایستگی کسب مدارج بهشتی را برای خویش نمی‌یابد. نتیجه ادله بیان شده این است که شأن عقل عملی انسان این است که با ایجاد اراده در انسان به اعضا و جوارح فرمان دهد کار نیک انجام دهند و از کار بد پرهیزند.

### **عقل عملی، فصل مقوم انسانیت**

حال که دانستیم عقل عملی آدمی فرمان به انجام کار نیک و پرهیز از کار بد می‌دهد، می‌توانیم ماهیت انسان را چنین تفسیر کنیم: حیوان ناطق عبارت است از حیوان دارای عقل نظری و عقل عملی. به تعبیر دیگر، انسان جوهر نامی حساس متحرک بالاراده دارای عقل نظری (توان درک مفاهیم کلی) و دارای عقل عملی (اراده انجام اعمال نیک و پرهیز از خطا) است.

ماهیت انسان مرکب از اجزای گوناگون است. با فقدان هر یک از اجزای ماهیت، آن ماهیت از تمامیت می‌افتد. همچنان‌که اگر جوهر بودن یا نامی بودن را در این دنیا از ماهیت انسان حذف کنیم، انسانیت او از بین می‌رود، اگر عقل عملی را از انسان بگیریم، موجود برجای مانده انسان نخواهد بود. بنابراین به روشنی می‌توان نتیجه گرفت که داشتن عقل عملی (و پیروی از آن) فصل

مقوم ماهیت انسان است. به بیان کوتاه و روشن، حد نصاب انسانیت، پیروی از عقل عملی است. فقدان عقل عملی برابر با جهل است. به تعبیر دیگر، کسی که از عقل عملی پیروی نمی‌کند، جاهل بوده، واجد حد نصاب انسانیت نیست، هرچند ممکن است دارای مراتب عالی عقل نظری و صاحب‌نظر در دانش‌های گوناگون باشد. به این لحاظ است که خداوند سبحان نیز در آیات پرشماری از قرآن کریم فرموده است کسانی که از عقل عملی پیروی نمی‌کنند، بیرون از دایره انسانیت قرار دارند، هرچند دانش بسیاری داشته باشند. برای نمونه در آیه ۵ سوره «جمعه» عالمان یهود که پایبند احکام الهی نیستند و آیات خدا را تکذیب می‌کنند همانند الاغ‌هایی معرفی شده‌اند که کتاب‌های فراوانی را حمل می‌کنند. خداوند سبحان در آیات ۱۷۵ و ۱۷۶ سوره «اعراف» درباره دانشمندی یهودی چنین می‌فرماید:

برای مردم بازگو کن ماجرای آن کس که نشانه‌های خود را به او دادیم و سپس آنها را از دست داد و شیطان او را پیرو خود ساخت و او از گم‌راهان گردید. اگر می‌خواستیم او را (در مقام) بالا می‌بردیم؛ اما او به دنبال جاودانگی در زمین (دنیا) بود و (به جای پیروی از عقل عملی) از هوای نفس خود پیروی کرد. پس او همانند سگی (هار) است که اگر بر او حمله کنی زبانش را بیرون می‌آورد و اگر او را به حال خود واگذاری زبانش را بیرون می‌آورد (گویی چنان تشنه‌دنیاست که هرگز سیراب نمی‌شود). این مثل گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان‌ها را بازگو کن شاید بیندیشند.

نتیجه اینکه داشتن عقل نظری برای انسان بودن بسنده نیست؛ بلکه داشتن عقل عملی، یعنی پیروی از آن، فصل مقوم ماهیت انسان است. از آنجاکه پیروی از عقل عملی درجات گوناگون دارد، یعنی برخی از انسان‌ها بیش از دیگران از عقل عملی پیروی می‌کنند، نتیجه می‌گیریم که انسان بودن دارای درجات گوناگون است. از این رو انسان‌ها در انسان بودن برابر نیستند؛ بلکه برخی انسان‌تر از برخی دیگرند. هرچه آدم‌ها به درجه انسان کامل نزدیک‌تر باشند، انسانیت آنان بیش از کسانی است که از مقام انسان کامل فاصله بیشتری دارند.

حاصل آنکه انسان بودن امری تشکیکی است که نقطه آغازین آن پیروی از عقل عملی در مسیر رسیدن به بالاترین نقطه انسانیت، یعنی مقام انسان کامل است. بنابراین انسان حقیقی کسی است که همواره میان این دو نقطه در حال حرکت است. ذهن از این وجود سیال آدمی در هر آنی از این حرکت جوهری حدی تام به نام انسان انتزاع می‌کند. به دلیل اینکه وجود انسان همواره در حال حرکت جوهری است، ماهیت‌هایی که ذهن بشر از آنات این حرکت ذاتی انتزاع می‌کند با هم یکسان نیستند، بلکه به لحاظ داشتن کمالات بشری با هم فرق دارند. هر قدر آدمی از عقل عملی بیشتر پیروی کند، کمال بیشتری به دست می‌آورد و به درجه انسان کامل که نقطه اوج انسانیت است نزدیک‌تر و به انسان کامل شبیه‌تر می‌گردد. به مقام والای انسان کامل در ادبیات قرآنی مقام خلیفه‌اللهی گفته می‌شود (ر.ک: بقره: ۳۰-۳۳). رسیدن به این مقام والا، نقطه اوج سعادت هر انسان است. به این دلیل همه انسان‌ها فطرتاً، یعنی در ذات خود، خواستار رسیدن به این مقام والايند. اینک پرسش بسیار مهم این است که انسان‌ها با کدام وسیله می‌توانند خود را به مقام انسان کامل نزدیک و نزدیک‌تر کنند.

### نقش قانون طبیعی در تأمین سعادت بشر

قانون طبیعی (ر.ک: طالبی، ۱۳۹۰ الف) (یعنی حکم عقل عملی) در مقام پاسخ به این پرسش بسیار مهم، انسان‌ها را به انجام اعمالی فرامی‌خواند که در هدایت آنها، یعنی در نزدیک شدن به مقام انسان کامل نقشی بس برجسته دارد. ناگفته پیداست که دانش انجام چنین کارهایی، مقدمه رسیدن به مقام والای انسان کامل است. قانون طبیعی در مرتبه نفس ناطقه، همان «احکام عقل عملی» در این مرتبه از نفس است. این احکام، همگی مدرکات بدیهی عقل عملی و مربوط به رفتار بشر است که به صورت فرمان‌های عقلی بیان می‌شوند. همچنان‌که عقل نظری دارای ادراکات بدیهی است و ریشه همه آنها گزاره «امتناع اجتماع دو نقیض» است، ریشه همه ادراک‌های بدیهی عقل عملی نیز عبارت است از اینکه «انسان باید به دنبال کسب کمال حرکت کند». لازمه این امر آن است که انسان باید از هر آنچه با تکامل او منافات دارد، بپرهیزد. مبنای این



درک بدیهی عقل عملی آن است که انسان فطرتاً کمال‌جوست. به این دلیل، انجام دادن کار نیک و پرهیز از کار بد، اموری‌اند که عقل عملی بشر به‌طور بدیهی به آنها حکم می‌کند؛ زیرا انجام دادن کار نیک به نیت تقرب به منبع کمالات، یعنی خداوند، برای انسان کمال‌آور است. انجام دادن کار بد نیز مانع تکامل انسان می‌شود.

عقل عملی با مبنا قراردادن همین درک فطری، سایر احکام بدیهی مربوط به رفتار بشر را صادر می‌کند. البته این فرمان‌های عقل، با توجه به امکانات طبیعی‌ای صادر می‌شود که بشر دارد (طالبی، ۱۳۹۰ ب). امکانات طبیعی بشر در مرتبه نفس ناطقه این است که انسان در این مرتبه از نفس دارای دو قوه عالمه و عامله است. کار قوه عالمه، ادراک کلیات، اعم از تصور مفاهیم کلی و تصدیق بدیهی یا نظری آنهاست. تصدیق نظری از راه اندیشیدن انجام می‌شود. به قوه عالمه، قوه عاقله نیز گفته می‌شود. گزاره‌هایی که قوه عالمه (عاقله) درک می‌کند بر دو دسته‌اند:

۱. برخی از این گزاره‌ها مربوط به مقوله هست‌ها و نیست‌هایند؛ مانند گزاره «اجتماع دو امر متناقض محال است» و یا «خدا وجود دارد». این دسته از گزاره‌ها که اختیار بشر در آنها هیچ نقشی ندارد، به وسیله عقل نظری فهمیده می‌شود؛

۲. دسته دیگر از این گزاره‌ها مربوط به مقوله بایدها و نبایدهایند؛ مانند گزاره «کار نیک را باید انجام داد» و یا مثل گزاره «باید از خدا اطاعت کرد». این گزاره‌ها که عمل کردن به آنها به اختیار بشر واگذار می‌شود، به وسیله عقل عملی فهمیده می‌شوند.

عقل عملی پس از درک خوبی یا بدی امور مربوط به رفتار بشر، از راه قوه شهویه یا قوه غضبیه اراده می‌کند تا اقدام‌ها را به‌منظور جلب منفعت یا دفع ضرر در راستای رسیدن به سعادت ابدی به حرکت درآورد. بنابراین وظیفه قوه عامله نفس ناطقه، به حرکت درآوردن اندام‌های بدن برای رسیدن به سعادت همیشگی است. به تعبیر دیگر، حرکت‌های اختیاری بشر که قوه عامله نفس ناطقه آنها را انجام می‌دهد، با هماهنگی قوه عاقله به‌منظور رسیدن به سعادت صورت می‌گیرند. کسب همه فضایل اخلاقی، دین‌داری و ارتباط با خدا از مختصات نفس ناطقه به‌شمار می‌رود. بنابراین، کارکردهای قوای نفس ناطقه عبارت‌اند از:

۱. ادراک کلیات، مانند تصور مفاهیم کلی و تصدیق بدیهی یا تصدیق نظری آنها از راه اندیشه؛
  ۲. به حرکت درآوردن ارادی اندام‌های بدن بر اساس پیروی از عقل عملی، به منظور دستیابی به سعادت (طالبی، ۱۳۹۰ ب).
- کوتاه‌سخن اینکه احکام عقل عملی که محتوای قانون طبیعی در مرتبه نفس ناطقه‌اند، از این قرارند:
- الف) هرکس باید در یادگیری علوم که برای رسیدن او به سعادت ابدی لازم است، کوشا باشد.
- ب) انسان باید افعالی را انجام دهد که او را در مسیر کسب سعادت ابدی به پیش می‌برد و از انجام دادن افعالی که او را از مسیر سعادت جاودانه دور می‌سازد، اجتناب کند.
- ج) انسان باید از همه فرمان‌های عقل عملی اطاعت کند. یکی از این فرمان‌ها اطاعت از دستورات شرعی در همه ابعاد زندگی است (همان).
- بنابراین یکی از نقش‌های قانون طبیعی در تأمین سعادت بشر این است که او را به یادگیری علوم سفارش می‌کند که هر انسان با اندوختن آنها و عمل برطبق آنها به مقام شامخ انسانیت می‌رسد.

### نقش قانون طبیعی در تبیین علوم انسانی

از اینجا می‌توان به نقش قانون طبیعی در تبیین علوم انسانی پی برد. براساس آنچه درباره قانون طبیعی گفته شد، همه انسان‌ها به لحاظ فطری خواستار رسیدن به سعادت همیشگی‌اند. راه رسیدن به این آرزوی فطری و دیرینه بشر یادگیری دانش یا دانش‌هایی است که با دانستن آنها و عمل به آنها (چنانچه عمل‌پذیر باشند) نفس آدمی تکامل می‌یابد و سرانجام به سعادت ابدی می‌رسد. این دسته از دانش‌ها را باید علوم انسانی نامید. به تعبیر دیگر، علوم انسانی باید آن دسته از دانش‌هایی‌اند باشند که انسان با یادگیری آنها منبع کمالات، یعنی خداوند سبحان را می‌شناسد، به او اعتقاد پیدا می‌کند و با اطاعت از فرمان‌های ظاهری و باطنی او در این جهان، خود را به خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌سازد. فرمان‌های ظاهری همان دستورات شرعی در قرآن و روایات است که اگر بیان نمی‌شد، بشر قادر نبود با عقل خویش آنها را استنباط کند. مراد از فرمان‌های باطنی یافته‌های عقلی بشر است که با برهان پشتیبانی می‌شوند و انسان بدون نیاز به متون مقدس می‌تواند آنها را

درک کند. به این دسته از فرمان‌ها قانون طبیعی نیز گفته می‌شود (همان، ص ۳۰۶-۳۰۷). آدمی با اطاعت از فرمان‌های خدا خود را انسان و انسان‌تر می‌کند. در یک کلام، علوم انسانی به علوم انسان‌ساز گفته می‌شود. این علوم بر دو دسته‌اند:

۱. دسته اول علوم می‌اند که به تحکیم عقاید انسان در راستای شناخت کمالات حقیقی و شناخت منبع این کمالات، یعنی وجود خداوند و اوصاف او و نیز به شناخت جایگاه انسان در جهان می‌انجامند. این دسته از دانش‌ها صرفاً دانستنی‌اند؛ یعنی از مقوله هست‌هایند و تنها می‌توان به آنها اعتقاد قلبی پیدا کرد.

موضوعات این دسته از علوم انسانی نه مادی و طبیعی‌اند تا بتوان درستی گزاره‌های آن را با حس و تجربه آزمود، و نه دارای ابعاد ذهنی‌اند تا بتوان صحت آن گزاره‌ها را با قوانین ریاضی و فیزیک دریافت. دانش‌هایی همچون کلام، فلسفه، دین‌شناسی و عرفان نظری از جمله این علوم‌اند. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان‌ها از راه علوم تجربی به موشکافی‌های جهان طبیعت پی می‌برند و از این راه به علم و قدرت خدا بیشتر واقف می‌گردند. در این فرایند علوم تجربی به خداشناسی منتهی شده و انسان‌سازی به وسیله آن به وقوع می‌پیوندد. پرسش بسیار مهم این است که آیا در این فرایند علوم تجربی علوم انسانی شده است؟!

در پاسخ باید گفت: آگاهی از علوم تجربی ما را با ظرایف جهان طبیعت آشنا می‌کند. بنابراین، دستاورد علوم تجربی اطلاع از پیچیده بودن روابط میان موجودات مادی و نظم حاکم بر جهان طبیعت است. اما این علم تجربی مقدمه‌ای می‌شود برای کسب معرفتی دیگر که غیر تجربی است. آن معرفت غیر تجربی این است که خالق جهان طبیعت، یعنی خداوند متعال دارای علم و قدرتی شگفت‌انگیز است که توانسته این جهان را بیافریند و امور آن را تدبیر کند. این معرفت در حوزه علوم انسانی است نه تجربی.

درستی گزاره‌های دسته اول علوم عمدتاً با براهین عقلی سنجیده می‌شود، هرچند اعتبار برخی از این گزاره‌ها به کمک متون مقدس شرعی (قرآن و احادیث معتبر) اثبات می‌گردد. از این رو چنانچه گزاره‌های یک علم مخالف‌برهان عقلی یا مخالف متون معتبر شرعی باشند، آن علم از درجه

اعتبار ساقط است و چون یادگیری‌اش تأثیر مثبت در تکامل انسان ندارد (و چه بسا ممکن است تأثیر منفی نیز داشته باشد)، آن علم در ردیف علوم انسانی واقعی نخواهد بود. چنین علمی شبیه علوم انسانی است. عرفان‌های نظری کاذب را می‌توان از جمله دانش‌های شبه علوم انسانی دانست؛ ۲. دسته دوم علوم انسانی، علمی‌اند که مسیر دستیابی به کمالات والای بشری را به انسان‌ها نشان می‌دهند. گزاره‌های این دسته از علوم انسانی همگی عمل‌پذیرند. آدمی با عملی ساختن این گزاره‌ها خود را به خدا نزدیک‌تر و به انسان کامل همانندتر می‌کند. به تعبیر دیگر، این علوم از سنخ باید‌ها و نباید‌هایی‌اند که با سعادت و شقاوت انسان ارتباط مستقیم دارند. انسان‌ها با اطاعت از گزاره‌های دستوری این علوم به سعادت می‌رسند و با نافرمانی از آنها به شقاوت دچار می‌شوند. متون مقدس شرعی معتبر، عمده دلیل صحت گزاره‌های این دسته از علوم انسانی‌اند؛ هرچند شمار اندکی از این گزاره‌ها با داده‌های عقل عملی (مفاد قانون طبیعی) پشتیبانی می‌شوند. به این دلیل دستورهایی که مخالف عقل برهانی یا شرع معتبر باشند، و در یک کلام، گزاره‌هایی که مخالف دین ربانی تحریف‌نشده باشند، در این علوم جایی ندارند. علمی همانند فقه، اخلاق و عرفان عملی در زمره این دسته از علوم انسانی‌اند.

نکته درخور توجه این است که دانش‌های عمل‌پذیری که ادعا دارند پیروی از آنها انسان‌ها را به سعادت می‌رساند، ولی ادعایشان نه با براهین عقل عملی همخوانی دارد و نه با متون معتبر شرعی سازگار است، در حقیقت شبه علوم انسانی‌اند، نه علوم انسانی واقعی. به تعبیر دیگر، علمی که دین ستیزند، انسان‌ساز نخواهند بود و در نتیجه، حقیقتاً علوم انسانی نیستند؛ بلکه چون درستی آنها با روش ریاضی یا تجربی امکان‌پذیر نیست، در گروه علوم ریاضی یا تجربی نیز قرار نمی‌گیرند. در واقع، این دسته از علوم همانند علوم انسانی‌اند؛ زیرا درستی گزاره‌هایشان با شیوه‌ای همانند شیوه علوم انسانی واقعی سنجیده می‌شود. به تعبیر دیگر، این دسته از علوم مجازاً علوم انسانی‌اند، نه حقیقتاً؛ هرچند امروزه به این علوم نیز علوم انسانی گفته می‌شود. دلیل غیرواقعی بودن توصیف این دسته از علوم به علوم انسانی آن است که اینها به جای اینکه انسان را به سعادت ابدی نزدیک‌تر سازند، وی را از آن دور ساخته، به شقاوت دچار می‌کنند.

عرفان‌های عملی کاذب از جمله این علوم به‌شمار می‌روند. کوتاه سخن اینکه علوم انسانی دانش‌هایی انسان‌سازند که اعتقاد به آنها (اگر از مقوله هست‌ها باشند) و یا عمل به آنها (اگر از مقوله بایدها باشند) بر نفس آدمی تأثیر مثبت می‌گذارد و انسان را در مسیر استکمال و حرکت به سوی مقام والای انسان کامل یاری می‌دهد. لازمه این امر آن است که علوم انسانی، اسلامی نیز باشند؛ یعنی گزاره‌های آنها موافق با آموزه‌های عقلی برهانی و شرعی معتبر در دین اسلام ناب باشند. نهایت این تحلیل آن است که هر علمی با اسلام ناب سازگار است، یعنی عقل برهانی و شرع معتبر آن را تأیید می‌کند، جزو علوم انسانی است و هر علمی مخالف اسلام باشد، جزو علوم انسانی نیست.

### نتیجه‌گیری

انسان جوهر نامی حساس متحرک بالاراده دارای عقل نظری (توان درک مفاهیم کلی) و دارای عقل عملی (اراده انجام اعمال نیک و پرهیز از خطا) است. پیروی از عقل عملی فصل مقوم انسان بودن است. اگر موجودی دارای این فصل مقوم نباشد، فاقد هویت و در نتیجه فاقد ماهیت انسان است. نه تنها عقل بشر، بلکه قرآن و روایات معتبر نیز این آموزه را تأیید می‌کنند. عقل عملی، انسان را به سوی سعادت ابدی فرامی‌خواند. این فراخوانی که قانون طبیعی نام دارد مشتمل بر فرمان انجام کار نیک و پرهیز از کار بد است. به منظور شناسایی کارهای نیک و بد، انسان نیازمند منبعی فوق عقل و ربانی است که بتواند براین اعمال نیک و بد و مقدار تأثیر آن اعمال را در نفس آدمی اندازه‌گیری، و رابطه آن اعمال را با سعادت یا شقاوت ابدی انسان‌ها بیان کند. علوم انسانی آن دسته از دانش‌هایی‌اند که در تکامل نفس انسان تأثیر مثبت داشته و به تأیید آن منبع ربانی رسیده باشند و یا دست‌کم با آن مخالفتی نداشته باشند. به تعبیر دیگر، علوم انسانی واقعی علمی انسان‌سازند که آدمی با فراگیری و اعتقاد به آنها (چنانچه از مقوله هست‌ها باشند) و نیز با عمل کردن به محتوای آنها (اگر از مقوله بایدها باشند) به مقام انسان کامل نزدیک‌تر شود. ملاک ارزیابی گزاره‌های علوم انسانی نه تجربه است و نه عقل ریاضی؛ بلکه عقل برهانی و شرع معتبر است. لازمه ترادف حقیقی میان علوم انسانی و علوم انسان‌ساز، اسلامی بودن همه شاخه‌های علوم انسانی است.

منابع .....

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، *الاشارات و التنبيهات*، قم، البلاغة.
- (۱۳۷۹)، *النجاة من الغرق في بحر الضلالات*، مقدمه و تصحيح محمدتقی دانش پيژوه، چ دوم، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۴۰۴ق)، *الشفاء (الطبيعيات)*، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- (۱۴۰۵ق)، *الشفاء، المنطق*، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- (۱۹۷۸)، *كتاب الانصاف*، در: كتاب ارسطو عند العرب، چ دوم، كويت، وكالة المطبوعات. بهمنياربن مرزبان (۱۳۷۵)، *التحصيل*، تهران، دانشگاه تهران.
- جرجانی، سيدشريف (۱۳۰۴) *الحاشية على شرح الشمسية*، تهران، كتابفروشی علميه اسلاميه.
- رازی، قطب الدين (۱۳۷۵)، *المحاكمات بين شرحی الاشارات*، قم، البلاغة.
- سبزواری، ملأهادی (۱۳۶۰)، *التعليقات على الشواهد الربوبية*، به همراه كتاب الشواهد الربوبية، تصحيح و تعليق سيدجلال الدين آشتيانی، چ دوم، مشهد، المركز الجامعي للنشر.
- (۱۳۷۹)، *شرح المنظومة*، تصحيح و تعليق حسن حسن زاده آملی، تهران، ناب.
- صدرالمتألهين (۱۹۸۱)، *الحكمة المتعالية في الاسفار العقلية الاربعة*، چ سوم، بيروت، دار احياء التراث العربي.
- (۱۳۰۲)، *مجموعة الرسائل التسعة*، تهران، بی نا.
- (۱۳۶۳)، *مفاتيح الغيب*، مقدمه و تصحيح محمد خواجهی، تهران، مؤسسه تحقیقات فرهنگي.
- طالبی، محمدحسین (۱۳۹۰ الف)، *قانون طبیعی*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
- (۱۳۹۰ ب)، «نظریه بدیع قانون طبیعی در حکمت عملی اسلامی»، *معرفت فلسفی*، ش ۳۴، ص ۱۸۱-۲۰۳.
- طوسی، نصیرالدين (۱۴۰۵ق)، *تلخیص المحصل*، چ دوم، بيروت، دارالاضواء.
- فارابی، ابونصر (۱۴۰۵ق)، *فصول منتزعة*، تحقيق، تصحيح و تعليق فوزی نجار، چ دوم، تهران، المكتبة الزهراء.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۴)، *اصول کافی*، چ چهارم، تهران، علميه اسلاميه.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۴ق)، *بحار الانوار*، بيروت، مؤسسة الوفاء.